

مخصوص تمام بادنجانهایی را که من پوست کنده بودم جمع کرد و عمداً آنها را با نوک کارد برمی چید تا دستش به بادنجانهایی که دست من به آنها خورده بود نخورد. بعد بادنجانها و سینی و کارد را با خود بیرون برد.

بعد از ختم عملیات مقدماتی، گوشت و میوه و سبزی و علفهای خوشبو و ادویه را داخل هم با دست در ده دوازده دیگ مسی که در حال غلیانند می ریزند و آشی را که با آن می توان یک فوج را سیر کرد درست می کنند.

قریب بیست نفر آشپز مأمور پختن این آش عجیب و غریب هستند و تا غروب زیر دیگها را با کنده های عظیم روشن نگاه می دارند.

تا موقعی که آش پخت وقت ما به تماشای نمایشی گذشت که مسخره ها با لباسهای مضحک، ترکی را مورد استهزا قرار داده بودند.

بازیگری که خود را ترک کرده بود برای اینکه چاق جلوه کند چند نازبالش در زیر لباس خود گذاشته و آنقدر این کار را با بی احتیاطی انجام داده بود که سربکی از آنها از زیر لباس او دیده می شد. در این فاصله دو پسر بچه که لباس دختر در بر کرده بودند به آهنگ شیپور و دایره و دنبک می رقصیدند. شاه از این مسخره بازی بی لطف بسیار کیف می کرد و بازیگران هم برای اینکه دوام کیف او را بیشتر کنند هر قدر ممکن می شد آن را طول می دادند.

آتش زیر دیگها خاموش و آش پخته شد، آشپزها از آن در هر نوع ظرفی که دم دستشان بود می ریختند و پیشخدمتان آنها را پیش کسانی که سعادت تناول این غذا را که شاه آش مخصوص خود می خواند یافته بودند، می بردند.

با تمام این احوال هیچ وقت هیچ کس رغبت تناول آن را نکرده است. برای من هم یک بشقاب آشخوری پر از آن آوردند. این مسلمانهای ساده دل که اگر من به یک پسر سبزی این آش دست زده بودم آن را نمی خوردند طبیعی می دانستند که آشی را که ایشان پخته اند من با اشتهای تمام ببلعم در صورتی که این آش معجون سیاه رنگی است که دیدن آن آدم را مسمم می کند و به قدری بوی آن تند و ادویه و فلفل آن زیاد است که اگر کسی در خود جرأت لب زدن به آن را بیابد دهانش آتش می گیرد.

خلاصه از این آش که منحصرأ محصول تفنن شخصی شاه است به احدی خیری نمی رسد و مآل آن این است که آن را در رودخانه شهرستانک بریزند و آب آن را با خود

بپرد.<sup>۱</sup>

ناصرالدین شاه قاجار پادشاهی بود شاعرمنش و عاشق‌پیشه، در دوران زندگی درازش اغلب گرفتار دلبستگی بود. گاهی گریه‌ای به نام «بیری‌خان» مورد تعلق خاطر شاه بود و علاقه شاه به این گریه خوشبخت باعث شده بود که برای او تشک اطلس تهیه نماید و پرستار مخصوص برای خدمتش بگمارند.

زمانی شیری که آن زمان از کشوری دوردست برای باغ‌وحش او آورده بودند، مورد عنایت شاه صاحبقران بود، به طوری که وقتی شیر چند بچه شیر زایید، شاه دستور داد از کاخ سلطنتی سیم تلگراف مخصوص به باغ‌وحش متصل نمایند و همه روزه بلکه همه ساعت احوال بچه‌شیرها را به عرض شاه برسانند. گویند وقتی شیر مزبور مُرد، شاه در مرگ شیر ماتم گرفت و غصه‌ها خورد. از همه عجیب‌تر علاقه‌ای بود که شاه به طفلی موسوم به غلامعلی برادرزاده یکی از زنهایش (امینه اقدس) پیدا کرد. این طفل زشت و زردرو و الکن که چشمهایش پیوسته قرمز و بر هم خورده بود و شاه او را ملیجک می‌نامید و عزیزالسلطان لقبش داد، بقدری مورد علاقه و مهر شاه بود که همه تعجب می‌کردند. شاه این پسر زشت‌رو را به حد پرستش دوست داشت و بر تمام فرزندان و فرزندزادگانش نیز ترجیح می‌داد.

دل هوسبازش مدام دنبال عشق و عاشقی بود، تا اینکه روزی دخترکی سیاه چشم از اهل تجریش را در رهگذر خود دید. شاه در اولین نگاه به قول افسانه‌سرایان شرقی یک دل نه صد دل عاشق این دختر که جیران نامیده می‌شد، گردید. در اینجا «عاشق»، شاه مستبدی بود که همه گونه قدرت و اختیار داشت. از این رو وصال معشوق برای او بزودی میسر می‌گردید و جیران دل‌بند نصیب او شد. معمولاً عشاق پس از وصل سیر می‌شوند و چه بسا که آن شور و اشتیاق نخستین تبدیل به بی‌مهری و سردی می‌شود. ولی ناصرالدین شاه مهرش روز به روز به دلدار زیادتر می‌شد، به طوری که ساعتی دور از او زیستن نمی‌توانست و او را به لقب فروغ‌السلطنه ملقب ساخت.<sup>۲</sup>

جیران پس از چندی برای شاه دو پسر زاییده که یکی را ملک قاسم میرزا و دیگری را ملک شاه نام نهاد و هر دو را ولیعهد خواند. ولی این دو پسر عزیز یکی پس از دیگری درگذشتند و دل مادر خود را داغدار ساختند.

۱- دکتر فوریه: سه سال در دربار ایران - ترجمه عباس اقبال.

۲- شرح این ماجرا در فصول آینده به تفصیل آورده خواهد شد.

شاه به واسطه عشق فراوانی که به «جیران» داشت، او را سوگلی حرم خود قرار داده و دستگاه عظیمی در اندرون شاهی برای وی ترتیب داده بود.

پاره‌ای از روزها این دختر مهوش شلووار چسبان سواری و چکمه به پا می‌کرد و رو بند به دور سر خود پیچیده، بر اسب بادپایی سوار می‌شد و با حشم و خدم فراوان از نوکر و قاپوچی و قراول و یساول با کوبه و دبدبه فراوان به شکار می‌رفت.

غالباً در شکارگاه «قوش» مخصوص خود را به دست می‌گرفت و تا قله کوه می‌تاخت و در آنجا قوش را به طرف کبکها پرواز می‌داد و به هر کس که کبکش را سر می‌برید یک سکه طلا جایزه می‌داد.

از آنجا که زندگی خوبان چون عمر گل ناپایدار است، جیران عزیز و محبوب شاه نیز پس از مرگ فرزندانش دیری نپایید و ناگهان دست تندباد اجل طومار عمر او را در هم نوردید.

اندوه و غم شاه در مرگ جیران به وصف در نمی‌آید؛ گویند روزها و شبهای دراز شاه در ماتم جیران اشک بارید.

یکی از دانشمندان می‌نویسد تریاق عشق، عشق است. آتش عشق دلبر مه رو را فقط عشق مه روی دیگر تسکین می‌دهد. ناصرالدین شاه نیز در تمام دوران عمر به دنبال این تریاق بود. گویند یکی از علل اینکه او پیوسته زن تازه‌ای می‌گرفت و دلبر جدیدی به حرمسرای خود داخل می‌کرد، همین نکته بود که شاید بتواند آرامش خاطری برای دل بیقرار خود پیدا کند و اندکی از یاد جیران و عشق جیران فارغ بماند. روزی شاه در باغ اقدسیه تفرج‌کنان می‌گذشت، ناگهان دختری نظر او را جلب کرد. نگاهش تا اعماق دل شاه نفوذ کرد. سر این تأثیر و جذبه ناگهانی این بود که چشمان این دختر شباهت فراوانی به چشمان جادویی جیران داشت. این دختر فرزند باغبان‌باشی اقدسیه بود.

حکایت را آغاز می‌کنیم، حکایت پنج همسر نخستین ناصرالدین شاه که جیران از میان آنان، مقام و منزلتی شامخ یافت و مادر دو ولیعهد ناصرالدین شاه شد اما فرجامش... بگذارید حکایت را بازگوییم.

## پنج زن نخستین ناصرالدین شاه

حرمسرای ملوکانه مکان خوبی نیست، بهشت نیست، جایی نیست که یک دختر جوان محترمه بتواند آن را به عنوان خانه شوهری خود بپذیرد.

توصیفات شیرین و دل‌انگیز حرمسرا را بیشتر از زبان و قلم پرمجمله و تعارف و تمجید و حمد و ثنای دوستعلی خان معیرالممالک می‌شنویم و می‌خوانیم. بیشتر بدان دلیل که بازماندگان تیره‌های قاجاری، صاحبان مال و مکنت و آرشیوهای خانوادگی که در این بیست سی سال به تاریخ‌نویسی نیز روی آورده و مؤسسات نیرومند چاپ و نشر به راه انداخته‌اند، تجدید کتابها و نوشته‌های او را از وظایف خود می‌شمرند! اما دیگر شاهدان و گذشتگان، آنان که قادر به سخن گفتن و شهادت دادن گویاتر و بی‌طرفانه‌تری بوده‌اند، مُرده و در غبار زمان ناپدید شده‌اند.

گفته‌ها و مشهودات آنان یا به صورت شفاهی بوده و در غبار زمان محو شده است یا نوشته شده ولی به طبع نرسیده یا در مطبوعات قدیم به چاپ رسیده و متروک و دور از چشم مانده است. نسلهای اخیر فرصت و یارای رفتن و جست و جو کردن و بیرون کشیدن آن سطور را ندارند. بسیاری نیز بنا به عادت در خور نکوهش هم‌میهنان، اساساً از بیان یا نوشتن خاطرات ابا داشته‌اند اما حرمسرای ملوکانه، صرف‌نظر از توصیفات مرحوم معیرالممالک که فقر و بدبختی عمومی، وبای عام، گرسنگی اکثریت مردم، فقدان همه تسهیلات و امکانات زیستی و بهداشتی برای عموم را نمی‌دیده و فقط به مناظر دل‌انگیز کاخهای سلطنتی توجه داشته است؛ کاخهایی که حتی برای ساکنان همان کاخها، آن ۸۵ یا ۱۰۵ تن زن تیره‌بختی که عمر به پایان می‌رساندند و با چشم گریان شاهد از راه رسیدن ملکه‌های تازه بودند نیز مکان امن و خوب و جالب و رضایت‌بخشی نبوده است.

آری، برای همان توده انبوه زنان که اوقات خود را به تفریحات بیهوده و بی‌ارزش، پرخوری و شکمبارگی، جادو و جنبل، رقابتهای کوتاه‌نظرانه می‌گذرانیدند و بعدها پس از قتل ناصرالدین‌شاه یکی پس از دیگری از دربار رانده شدند و جای خود را به گله زنان و فرزندان شاه جدید مظفرالدین‌شاه دادند که چشم دیدن قبلی‌ها را نداشتند.

از زنان ناصرالدین‌شاه، تاریخ نام نخستین آنها را به اسم گلین‌خانم، همسر دوران ولیعهدی ناصرالدین میرزا در تبریز، ثبت کرده است.

رسم آن روزگار ایجاب می‌کرده که جوانان را از شانزده هفده سالگی زن دهند. در خانواده‌های درباری و دولتمند و صاحب ثروت و نام، برای جلوگیری از بروز مفاسدی که جوانان را در سنین پس از بلوغ تهدید می‌کند، عادت چنین بوده که دختری از طبقات فرودست را نه به عنوان زن عقدی و دائمی، بل به عنوان صیغه برای جوان به سنین هفده، هجده سال رسیده صیغه می‌کرده‌اند و در سالهای بعد، بین ۱۹ تا ۲۰ الی ۲۱ سالگی یا کمی بیشتر یک همسر هم‌تراز برای یک عمر زندگی زناشویی برای او می‌یافته‌اند و آنگاه که مراسم عقد و عروسی انجام می‌شد زندگی مشترک طولانی طرفین آغاز می‌گردید.

در این میان مغبون و زیان دیده و افسرده‌دل زن نخستین بود که گوهر دوشیزگی خود را برای خوشگذرانی شوی جوان به هبا داده و پس از ازدواج اصلی و عقدی، از خانه شوی طرد می‌شد یا اگر برحسب ترحم اجازه باقی ماندن به او می‌دادند صیغه‌اش را پس خوانده و مقامی جز خانه‌دار و کلفت خانه نداشت.

ناصرالدین‌شاه شش زن دائمی یا دائمه داشت و همزمان با ازدواجهای نخستین خود صیغه‌ها و جاریه‌های فراوان به سرای می‌آورد که عده آنان در سالهای واپسین عمر و سلطنتش به ۸۵ یا ۸۶ تن رسیده بود و ارقام دیگری نزدیک به صد یا کمی بیش از آن هم آورده‌اند، این زنان، گرچه مورخان درباری و وقایع‌نگاران دودمانی نظیر معیرالممالک زندگی آنان را شیرین و دلنواز خوانده‌اند اما در واقع در قفس می‌زیسته‌اند و از کمبودها، عقده‌ها، حسادتها، آزارها، خفقان حاکم بر فضای قصرها، آزار و اذیت هووها، بی‌توجهی شاه، مزاحمت و ایرادگیری خواجگان، و محرومیت از بسیاری از تسهیلاتی که زنان عادی جامعه داشته‌اند، رنج می‌برده‌اند.

در حرم جادو و جنبل‌بازی، چیزخور کردن، یعنی خوراندن سم و داروها و گیاهان کشنده و کشتن محرمانه و بی‌سروصدا و غیرقابل کشف نوزادان، سخت رواج داشته است.

زنان دربار مگر به استثنا نه تنها خوشبخت نبوده‌اند بلکه مردم آرزوی فرار از قفس دربار

شاهنشاهی و بازگشت به زندگی عادی و الحاق به خانواده‌های خویش و خوردن نان و پنیر و نان و اشکنه و نان و آبگوشت ساده خانه خود را داشته‌اند.

بسیاری از زنان درباری ولو قویترین و عزیزترین و دُرْدانه‌ترین آنان نظیر جیران‌خانم فروغ‌السلطنه همان زن عقدی شاه و سوگلی دوران جوانی او، نه تنها بر اثر عدم بهره‌مندی از مراقبتهای بهداشتی و درمانی، ناگهان چراغ عمرشان خاموش شده بلکه شاهد مرگ و میر نورچشمان و جگرگوشگان خود به وضعی عجیب و مشکوک بوده‌اند.

### ۱- گلین‌خانم

اولین همسر ناصرالدین‌شاه گلین‌خانم بود. شاه او را در دوران ولیعهدی به زنی گرفت. گلین‌خانم برای شوی خود سه فرزند آورد: یک پسر به نام سلطان محمود میرزا و دو دختر به نامهای افسرالدوله و فخرالملوک.<sup>۱</sup>

سلطان محمود میرزا نخستین ولیعهد ناصرالدین‌شاه بود که عمرش به دو سال نرسید و در کودکی جان سپرد.

این پسر در ۱۷ رجب ۱۲۶۵ ه. ق چشم به دنیا گشود. شاه تصمیم گرفت او را به ولایتعهدی خود معرفی کند، و بر حسب وقتی که ستاره‌شناسان انتخاب کرده بودند روز جمعه ۱۷ ذی‌القعدة سال ۱۲۶۵ برای اعلام ولیعهدی طفل نوزاد معین شد.<sup>۲</sup>

فرمان ولیعهدی سلطان محمود میرزا به کتابت میرزا سعیدخان (مؤتمن‌الملک انصاری بعدی)

۱ - دوستعلی‌خان معبرالممالک: یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه - ص ۱۶. استاد دکتر عبدالحسین نوایی مادر سلطان محمود میرزا اولین ولیعهد ناصرالدین‌شاه را شمس‌الدوله دختر احمدعلی میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی‌شاه قاجار معرفی کرده است. (ماهنامه یادگار - شماره ۱۰ - سال سوم خرداد ماه ۱۳۲۶) اما معبرالممالک می‌نویسد که شمس‌الدوله دختر عضدالدوله پسر فتحعلی‌شاه که برادرهایش عین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین‌شاه و وجیه‌الله میرزا سپهسالار بودند، اصلاً فرزندی به دنیا نیاورد. (یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه - ص ۱۷)

مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله‌ای زیر عنوان مادام حاجی عباس گل‌ساز (یادگار - شماره ۶ و ۷ ص ۱۰۹ - ۱۰۶) می‌نویسد: موقعی که ناصرالدین‌شاه به سن ازدواج رسید یعنی در سال ۱۲۶۱، محمدشاه مادام حاج عباس گل‌ساز را مأمور کرد که در اندرون شاهزادگان در پی دختری مناسب بگردد و آن را که می‌پسندد برای زوجیت ناصرالدین میرزا اختیار کند. مادام حاج عباس گل‌ساز هم چهار شاهزاده خانم را به محمدشاه معرفی نمود و از آن میان دختر شاهزاده احمدعلی میرزا به عقد ولیعهد درآمد.

۲ - دکتر عبدالحسین نوایی - مجله یادگار - شماره ۱۰ - سال سوم - مقاله ولیعهدهای ناصرالدین‌شاه

منشی وزارت امور خارجه و به امضای میرزا تقی خان امیرکبیر نوشته شد. برای برگزاری مراسم ولیعهدی آن کودک چهارماهه آیین باشکوهی انجام گردید و فردای آن روز سلام عام اعلام شد. مراسم مزبور برگزار شد و روز بعد نیز سلام عام تشکیل گردید اما وزیر مختار روسیه که نمیخواست در این آیین پیش از کسب اجازه از دربار سن پترزبورگ مطالبی عنوان کند، در سلام عام حضور نیافت.

ناصرالدین شاه طی نامه‌هایی خطاب به امپراتور روسیه که در آن تاریخ نیکلای اول بود و نیز ملکه ویکتوریا امپراتریس بریتانیای کبیر، ولایتعهدی سلطان محمود میرزا را اعلام داشت. نکته‌ای که از نامه ناصرالدین شاه خطاب به امپراتور روسیه و ملکه انگلستان مستفاد می‌گردد اعلام ضعف و نقاهت نوزاد در چهارماه اول حیات می‌باشد که ناصرالدین شاه علت تعویق در اعلام ولایتعهدی سلطان محمود میرزا را «مشاهده همین ضعف و نقاهت در وجود فرزند معزی‌الیه خود» اعلام می‌دارد و گویا این ضعف و نقاهت پس از ولایتعهدی هم ادامه داشته و سلطان محمود میرزا هفت ماه و هشت روز پس از اعلام ولایتعهدی خود بر اثر بیماری جان می‌سپرد و شاه دربار ایران را داغدار می‌کند.<sup>۱</sup>

ناصرالدین شاه تا مدتی از سوگ از دست دادن فرزند اول خود داغدار و پریشان احوال بود تا اینکه خداوند فرزند دیگری به او داد.

## ۲ - خجسته خانم تاج الدوله

فتحعلی شاه قاجار ۲۶۰ فرزند پسر و دختر داشت، که یکصد و پنجاه و نه نفر ایشان در زمان حیات پدر راه عالم دیگر گرفتند.<sup>۲</sup>

شدت میل خاقان فتحعلی شاه به زنان متعدد به گونه‌ای بود که بنا به نوشته شاهزاده عضدالدوله، فرزند او و نویسنده کتاب تاریخ عضدی، در یک زمان در بیلاق نوا در یک شب پنج فرزند از بطن پنج همسر معقوده و جاریه او به دنیا آمدند. دومین همسر عقدی یا دائمه ناصرالدین شاه که او را پس از نشستن بر تخت سلطنت به زنی گرفته بود، خجسته خانم تاج الدوله

۱- نوایی - همان مقاله پیشین - ماهنامه یادگار.

۲- تاریخ منتظم ناصری: از مؤلفات صنیع الدوله محمدحسن خان (بعدها اعتمادالسلطنه) وزیر انطباعات و دارالترجمه همایونی - جلد سوم - به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی - دنیای کتاب - تهران - ۱۳۶۷ - صص ۱۶۲۷ - ۱۶۲۱ (در کتاب اسامی کلیه فرزندان ذکور و اناث فتحعلی شاه آورده شده است).

دختر سیف‌الله میرزا پسر فتحعلی‌شاه قاجار بود.

نام تاج‌الدوله، زن دیگری از زنان مشهور عصر قاجار یعنی طاووس خانم تاج‌الدوله همسر فتحعلی‌شاه قاجار را به ذهن می‌آورد. این همان زن اصفهانی زیبایی بود که فتحعلی‌شاه از شدت میل و عشق به او، دستور داد تا تخت مرصع بزرگی موسوم به تخت طاووس را به تقلید از تخت طاووس نادری که در قرن ۱۲ هجری قمری پس از به هلاکت رسیدن نادرشاه قطعه‌قطعه و نابود شده بود، بسازند و آن را در قصر گلستان جای دهند و آیین ازدواج شاه و طاووس خانم بر این تخت انجام گردید.

خجسته خانم تاج‌الدوله برای ناصرالدین‌شاه در حدود ششمین سال سلطنت او یعنی در سال ۱۲۶۹ ه. ق فرزند پسری به دنیا آورد که نام او را سلطان معین‌الدین میرزا گذاشتند. البته تاج‌الدوله قبل از این نوزاد، چند سال قبل نوزاد دختری نیز زاییده بود که به او لقب عصمت‌الدوله دادند و سالهای زیادی زندگی کرد.<sup>۱</sup>

تولد نوزاد پسر معین‌الدین میرزا، وجود ناصرالدین‌شاه را سرشار از شغف و شادی کرد. «چون شاهنشاه زاده اعظم معین‌الدین میرزا به منصب و لقب ولیعهدی اختصاص یافته بود، در این اوان رسماً این معنی انتشار یافته در تمام ولایات ممالک محروسه جشن گرفتند.»<sup>۲</sup>

تولد شاهزاده معین‌الدین میرزا که یک تصویر نقاشی شده زیبا و تقریباً نشان دهنده چهره‌اش از آن زمان به یادگار مانده است، در روز یکشنبه ۱۷ ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۹ ه. ق انجام گرفت. در زمان تولد معین‌الدین میرزا، میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری، آن کهنه درباری توطئه‌گر و خبیث و بند و بست‌چی که به کمک مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه موجبات برکناری و قتل امیرکبیر را فراهم آورد، بر کرسی صدارت عظمی نشسته بود. ناصرالدین‌شاه پنج ماه پس از تولد طفل، سامان میرزا پسر بهمن میرزا بهاء‌الدوله شاهزاده قاجار را به عنوان سرپرست و مربی طفل برمی‌گزیند و هفت ماه بعد، هنگامی که طفل یک ساله می‌شود و امید می‌رود زنده بماند، در روز

۱- این دختر به عقد پسر معیرالممالک بزرگ درآمد و مادر دوستعلی‌خان معیرالممالک نویسنده کتاب «یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه» و چند کتاب تاریخی دیگر است.

عصمت‌الدوله به علت اینکه شوهرش دوست‌محمدخان سالها در اروپا اقامت اختیار کرده بود تا حدودی فرنگی مآب بود و زنان اروپایی مانند خانم کارلا سرنا هنگام اقامت در تهران به دیدن او در قصر مهرآباد تهران (محل کنونی فرودگاه مهرآباد) رفته و تعریف زیادی از تجملات زندگی معیرالممالک کرده‌اند.

۲- تاریخ منتظم ناصری - اعتمادالسلطنه محمدحسن خان - جلد سوم - ص ۱۷۴۶ - پیشین.



یکشنبه ۲۱ ربیع الاول سال ۱۲۶۹ ه. ق فرمان ولایتعهدی او صادر می‌شود. بنا به نوشته لسان‌الملک سپهر در «ناسخ‌التواریخ» ساسان‌میرزا شاهزاده را با تاج و حمایل مخصوص ولیعهدی در بر می‌گیرد و بر روی تختی که برای او گذاشته‌اند جای می‌دهد و بزرگان در برابر او سر فرود می‌آورند و وی را به ولایت عهدی سلام می‌گویند.

شاه با خاطری آسوده تهران را به عزم گردش و شکار ترک می‌کند. از این مقوله شش سال می‌گذرد. شاه خشنود و آسوده خاطر است که صاحب ولیعهد و جانشین است. خوشحالی او وقتی صد چندان می‌شود که دولت روسیه تزاری همزمان با پیش آمدن اختلاف میان دولت ایران و دولت انگلستان بر سر تصرف هرات به وسیله نیروهای ایرانی دو قطعه نشان عالی درجه اول عقاب سنت آندره مرصع به الماس با حمایل آبی یکی برای شاهزاده معین‌الدین میرزا ولیعهد و دیگری برای شاهزاده امیر محمد قاسم خان امیر نظام پسر دیگر شاه از بطن زن جدید و سوگلی و محبوبه دلبند او جیران خانم فروغ السلطنه به وسیله فرستادگانی به ایران ارسال می‌دارد. نشان سنت آندره از عالی‌ترین نشانهای دولت رومانف است که فقط به شاهزادگان اعطا می‌گردد. دولت تزاری برای ابراز احترام به دولت ایران دو قطعه نشان عالی دیگر به نام «سنت آنا» یکی برای میرزا کاظم خان نظام‌الملک پسر و نایب صدراعظم و وزیر شاهزاده معین‌الدین میرزا و دیگری برای میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه نیز ارسال می‌دارد.<sup>۱</sup>

اما علیرغم اینکه شاه دارای ولیعهد است و عمر ولیعهد شش سال به طول انجامیده است، او چندان به این فرزند علاقه‌مند نیست و بیشتر مایل است فرزند و کودکی را که محبوبه دلبندش جیران خانم برای او به دنیا آورده است، به ولیعهدی برگزیند زیرا جیران خانم چنین می‌خواهد و نگاههای پر معنای او که از چشمان آهویی سیاه جذابش ساطع می‌شود، چنین خواستی را به شاه القا می‌کند.

درست شش سال پس از تولد ولیعهد دوم ناصرالدین شاه، هنگامی که شلیک توپها خبر فتح شهر هرات را اعلام می‌دارند و در سراسر ایران جشنهای فوق‌العاده گرفته می‌شود، ولیعهد که به سن هفت سالگی رسیده است بر اثر بیماری وبا جان می‌سپارد. بنا به گزارش کنت آرتور دوگوبینو دبیر اول دفتر سفارت امپراتوری فرانسه در تهران در ۱۷ نوامبر ۱۸۵۶: «به گفته پزشکان این بیماری امسال بیست هزار نفر از جمعیت ۶۰ تا ۷۰ هزار نفری پایتخت را به گورستان فرستاده است. این واقعه بسیار مهم است زیرا شاه پسر دیگری ندارد که لایق جانشینی او باشد اما چون

۱- نوایی: مقاله ولیعهدهای ناصرالدین شاه - ماهنامه یادگار - پوین.

شاه علاقه‌ای به این فرزند نداشت و از طرف دیگر شادی یا حتی شور و شوق فتح هرات بر همه امور دیگر غلبه کرده است، نه در دربار و نه در شهر کسی اهمیت فاجعه را در نیافت.<sup>۱</sup> شاه تا حدودی افسرده از مرگ نابهنگام ولیعهد، شاید در دل خشنود از آن بود که راه برای ولیعهدی فرزند زن محبوبش جیران خانم موسوم به شاهزاده امیر محمد قاسم میرزا گشوده شده است، او غم و تألم خود را در پرتو شادمانی بازپس گرفتن هرات (که زمان آن طولانی نیست و مجدداً از کف ایران خارج می‌شود) و شراب و شیرینی و مهمانی‌های باشکوه فراموش می‌کند و برای رفع کسالت و ملال هر چه بیشتر به آغوش گرم جیران خانم پناه می‌برد.

### ۳- شکوه السلطنه دختر شعاع السلطنه

شکوه السلطنه دختر شاهزاده شعاع السلطنه پسر فتحعلی شاه، سومین همسر عقدی شاه است که بعدها فرزند پسری به نام مظفرالدین به دنیا آورد.<sup>۲</sup>

### ۴- سرور السلطنه دختر شاهزاده عمادالدوله پسر فتحعلی شاه

سرور السلطنه دختر شاهزاده عمادالدوله پسر فتحعلی شاه، چهارمین همسر عقدی (دائمه) ناصرالدین شاه است اما شاه از این زن صاحب فرزندی نمی‌شود.

### ۵- جیران خانم فروغ السلطنه

اکنون نوبت درخشش چهره یکی از مشهورترین زنان ناصرالدین شاه فرامی‌رسد: دختری جوان، بلند قامت، زیبا، گوشتالو، سیه چشم و سیه گیسو که دل شاه را می‌برد و او را اسیر و بنده فرمانبر خود می‌سازد. جیران نه از نسل فتحعلی شاه قاجار است نه از خانواده‌ای صاحب نام و نه ثروت و مکتب و ایل و طایفه‌ای دارد. جیران به هیچ سلسله و دودمان و تیره‌ای وابسته نیست. او نه بر روی خشت طلا به دنیا آمده نه در قصرهای باشکوه رشد و نمو کرده است.

---

۱- یادداشتهای سیاسی کنت دوگوبینو - آدریان هی تیه - ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات جویا - تهران ۱۳۷۰ - ص ۳۲. باید به خاطر داشت و با هر چند سال یک بار رخ می‌نمود و هزاران ایرانی را به کام مرگ می‌فرستاد. در ویای عام سال ۱۳۱۰ - ۱۳۰۹ ه. ق روزانه ۸۵۰ تن تنها در تهران جان می‌سپردند.  
۲- شرح حال او و پسرش مفصلاً در فصول آینده آورده خواهد شد.

اما جیران یا خدیجه خانم امتیازاتی دارد که هیچ شاهزاده خانم درباری و هیچ دختر دولتمند متعلق به طبقات نخبگان و اشراف و اعیان قرن سیزدهم هجری قمری ندارد. جیران به حد کمال از آن مزیت و موهبت الهی که آن را می توان «لیاقت محبوب شدن و مورد احترام و عشق و مهرورزی» نامید یا به عبارت دیگر آن جذبه و ظرافت «آن» داشتن برخوردار است.

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد      بنده طلعت آن باش که آنی دارد

«حافظ»

«آن» داشتن یعنی احساس شیفتگی در طرف برانگیختن تا حد فراموش کردن مکان و زمان و همه چیز و سرگذاردن در پای محبوب و جان دادن در راه او.

«آن داشتن» یعنی دنیا را بدون او نخواستن. آن داشتن یعنی آن جنبه فرمندی و کاریزماتیک داشتن که گاهی می تواند یک موجود عادی را تا مرحله فرمانروا بودن بر قلوب و احساس میلیونها تن ترفیع بخشد.

نگاه جیران خانم مغموم، پرمفهوم، گیرا، احساس برانگیز، کشنده و نافذ و مقهورکننده است. جیران یک دختر روستایی عادی است، حتی عامی، اما این دختر عادی عامی دارای یک جوهره درونی ناپیدا است که می تواند به او چنان جذابیتی بخشد که ناصرالدین شاه جنتلمن گالان دارای چهار زن عقدی و دهها زن صیغه را در برابر او به زانو درآورده چنان آتش سوزانی در وجودش برافروزد که تا رسیدن به جیران خواب و آرام و قرار و آسایش را از دست بدهد، و زمانی آسوده خاطر گردد که بداند جیران برای همیشه از آن او و زن حلال او و متعلق به او و در کنار اوست.

شاه در سالهای آغازین سلطنت خود جیران را می بیند و دل به او می بندد.

پس، اینکه گفته و نوشته اند ناصرالدین شاه سلطان پیری بود که دختر جوانی به نام جیران را بر سر راه خود دید و دل بست، سراسر یاره است و خیالبافی.<sup>۱</sup>

جیران در نخستین سالهای پس از بر تخت نشستن یعنی در همان ایامی که امیرکبیر حیات داشت و به کشمکش و رقابت با مهد علیا ملک جهان خانم مادر ناصرالدین شاه سرگرم بود، در

۱ - حسین لعل: کتاب امان قبله عالم و کتابهایی در این ردیف که سراسر خیالبافی است به عنوان مثال عزیزالسلطان ملیجک را همزمان و معاصر جیران خانم نوشته اند در حالی که عزیزالسلطان در ۱۶ سال آخر دوران سلطنت و عمر ناصرالدین شاه متولد شده، رشد و نمو کرده و همدم شاه بود و وقتی متولد شد که سالها از مرگ جیران گذشته بود.

سر راه شاه قرار گرفت.

نام واقعی او را خدیجه خانم گفته‌اند که دختر باغبانی از اهالی تجریش بود؛ باغبانی که اداره و آبیاری و مراقبت از یکی از باغستانهای تجریش را عهده‌دار بود و چون چشمان خدیجه خانم شبیه غزال بود شاه نام او را از خدیجه به جیران تغییر داد.

سیاستمداران و نویسندگان خارجی با تحقیر و اهانت از جیران یاد کرده‌اند. مانند آ. اس. لومیتسکی<sup>۱</sup> نویسنده و دیپلمات روس که می‌نویسد:

«جیران دختر فقیر و بیچاره‌ای بود که با پای برهنه در میان خاک و خل و قلوه سنگها می‌دوید و ناگهان چشمان قبله عالم متوجه او شد و عشق او بر دل شاه شاهان نشست و دختر باغبان فقیر و گرسنه‌ای را که از فرط فقر و گرسنگی در میان تخته سنگها دانه‌های توت فرو افتاده از یک درخت توت را می‌جست و از میان خاک برمی‌داشت و به دهان می‌گذاشت، مناسب همسری خود تشخیص داد و دست او را گرفت و به کاخ سلطنتی برد و وی را امپراتریس ایران کرد.»

در عرف و عادت تجمل‌پرست و استعمارگرانه و منش اروپایی خودبین و متفرعن قرن نوزدهم اغلب نویسندگان و سیاحان و دیپلماتهای اروپایی اینکه جیران دختری از طبقات محروم و فقیر ایران بوده، اینکه از گرسنگی در میان سنگلاخها، دانه‌های توت فرو رفته از درختان را می‌جسته و می‌خورده است، اینکه پدر او باغبان گمنامی بیش نبوده است، به حربه‌ها و وسایلی برای تحقیر ملت ایران تبدیل و تعبیر شده و مرتباً و جابه‌جا با طعنه و نیش به کار برده می‌شود؛ غافل از اینکه در عرف و عادت ایرانی ازدواج با دختران فرودست اما لایق و خواستنی و جذاب و باشخصیت امری عادی و پذیرفته شده است؛ مگر نه آنکه از دورانهای بسیار دیرین این چنین بوده است؟ مگر نه آنکه بهرام گور از فرودستان دختر به زنی می‌گرفته و همواره سرگرم شادی و دست‌افشانی و پایکوبی بوده است؟ مگر مادر انوشیروان ساسانی دختری دهقان

۱ - لومیتسکی: «ایران و ایرانیان». لومیتسکی در آخرین سالهای قرن نوزدهم به عنوان مأمور وزارت خارجه تزاری به ایران آمد. کتاب «ایران و ایرانیان» او از منابع ارزنده تاریخ متأخر قاجار است. متأسفانه فقط قسمتهای پراکنده‌ای از این کتاب به وسیله مرحوم علی جواهر کلام در مجلات جهان نو، پل پیروزی و غیره ترجمه شده است. بنا به درخواست من، استاد گرامی جناب آقای دکتر عنایت‌الله رضا که در ادبیات و فرهنگ زبان روس محقق و مسجهد است به تحقیق و جست و جو پیرامون لومیتسکی و کتاب او «ایران و ایرانیان» از طریق دایرةالمعارفهای مشهور روسیه تزاری و شوروی پرداختند ولی تا لحظه نوشتن این کتاب نتوانسته‌اند اطلاعات دقیقی درباره آ. اس. لومیتسکی به دست آورده در اختیار من بگذارند.

نبوده است؟ مگر نه آنکه در اعصار اسلامی بیشتر خلفا و پادشاهان از مادران فرودست و از کنیزان بوده‌اند؟ مگر نه آنکه از میان ائمه اطهار علیهم‌السلام دست‌کم مادر شش امام، از کنیزان بوده‌اند؟ اینکه عیب و عار و ننگ نیست.

اخلاق و آداب و فرهنگ و بینش ایرانی، بویژه پس از ظهور آیین الهی اسلام که طبقات و کاست‌های عصر ساسانی را از میان برد، به اشرافیت و تشخص واقعی نمی‌گذارد.

بسیاری از مردان نامی ایران از طبقات پایین جامعه بوده‌اند و در پرتو لیاقت و کفایت و فراست خویش به مدارج عالی رسیده‌اند. بنابراین اینکه جیران باغبان‌زاده‌ای بوده است، به نام و شهرت او در تاریخ زیان نمی‌رساند و زیبایی و راز و رمز ماجرای افسانه‌ای و شیرین او را مخدوش نمی‌سازد. آن، خودخواهی و غرور ابلهانه و کم‌شعوری جماعت فرنگی قرن نوزدهم است که چون بارقه نژاد پرستی را در ذهنیات بیمار فلاسفه نژادپرست مشتعل می‌کند، اینگونه افکار هجو و زیانمند را می‌پرورد و برای بی‌احترامی به ایرانیان و در رأس آنان ناصرالدین‌شاه که هر چه باشد فرمانروا و سلطان کشور است، فقر و گرسنگی جیران را که امری عجیب و غیرعادی نیست، مهم و بزرگ می‌کند و به یاد نمی‌آورد که ایران برخاسته از توفانهای بزرگ تاریخی، هزاران هزار کودک و پسر و دختر گرسنه چون جیران دارد.

زیبایی جیران طبیعی، وحشی، عذب، شیرین، روحنواز و غوغابرانگیز است.

چهره جیران زیبا و فتنه‌انگیز است. آفتاب سوزان ایران آن سیمای نجیب و مهربان و خجول را گندمگون کرده و مهتاب بر آن نقره پاشیده است.

او از حجب و حیای دختران ایرانی به حد کافی برخوردار است، محجوب و مظلوم است و همین معیذات مهر او را به دل شاه می‌نشانند. در حقیقت همه چیز از یک دیدار تصادفی آغاز می‌شود.

## به سوی شمیران تفرجگاه پادشاهان قاجار

شاه جوان، فارغ از امور مملکتداری و معضلات داخلی و خارجی، خشنود از به پایان رسیدن غائله جداسری حسن خانسالار در خراسان، راضی از قلع و قمع جماعت ضاله خطرناک بابیه در زنجان، آن روز هوس کرده بود که با کالسکه جدیدی که تزار روسیه نیکلای اول برایش به ارمغان فرستاده بود، از دارالخلافه خارج شود و به سوی شمال شهر، منطقه شمیرانات برود و چند شبانه‌روزی را در منطقه خوش آب‌وهوای تجریش بگذراند.

آن روزها هنوز از قصرها و عمارات مختلف سلطنتی که ناصرالدین‌شاه آنها را در دوران طولانی سلطنت خود در اطراف شهر ساخت، اثری نبود.

قصر بزرگ نزدیک شهر قاجار از ابنیه فتحعلی‌شاهی بود و عمارت قصر بالای تپه‌ای قرار داشت. اتاقهای آن بسیار تنگ و تاریک و شبیه سلولهای زندان بود و در پایین قصر و تپه، باغی دیده می‌شد که در اطراف آن اصطبل و نقاره‌خانه و زنبورک‌خانه ساخته بودند.

ناصرالدین‌شاه هرگز از قصر قاجار خوشش نمی‌آمد و به همین علت سالها بعد که بریگاد قزاق تأسیس شد، این قصر را به بریگاد بخشید تا در آنجا پادگان دایر کنند.<sup>۱</sup>

۱ - قصر قاجار تا دوران انقراض سلسله قاجار پادگان تابستانی بریگاد (تیپ) و سپس دیویزیون (لشکر) قزاق اعلیحضرت شهبازی نامیده می‌شد و پس از اینکه رضاشاه به سلطنت رسید، دستور داد بنای قدیمی آن را ویران و قصر قاجار را تبدیل به یک زندان جدید کردند. زندان قصر در سال ۱۳۱۰ تأسیس شد. سرتیپ درگاهی رئیس شهربانی چند روز پس از تأسیس زندان مورد سوءظن قرار گرفت و معزول گردید زیرا عده‌ای از سخن‌چینان به شاه خبر داده بودند درگاهی می‌خواست شاه و رئیس‌الوزرا و هیأت وزیران را هنگام بازدید از یکی از سلولهای زندانی کند و خود در رأس رژیم قرار گیرد. این شایعات ابلهانه مورد قبول ذهن ساده‌لوح و قشری و سواسی رضاشاه قرار گرفت. در طول سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ زندان قصر قاجار از مخوف‌ترین اماکن دولتی

سوای قصر قاجار، قصر محمدیه قصر دیگری بود که حتی زمانی که دهها قصر و ویلای ناصرالدین‌شاه در اطراف تهران ساخته شد، تابستانها محل اقامت شاه و حرمخانه او بود.

قصر محمدیه در اوایل بهار سال ۱۲۶۴ ه.ق، در دوران سلطنت محمدشاه یعنی در حقیقت در آخرین سال سلطنت او بنا شده است.

در مغرب تجریش باغ بسیار بزرگی قرار دارد که همه دامنه غربی این آبادی کوچک قرن نوزدهم را فراگرفته است. این باغ از کنار رودخانه تا آخرین حد ده امتداد دارد. این باغ را که جزو باغات سلطنتی است باغ نو می‌خواندند. در دوران محمدشاه این باغ را آباد کردند. درختان کاج بر خیابانهای پهن و دراز از آن سایه می‌افکندند.

چند رشته قناتی که در دامنه کوه در قسمت شمال باغ حفر شده بود، خیابانهای وسیع و باغچه‌های باصفای آن را مشروب می‌کردند.

عده‌ای عمله و بنا در سال ۱۲۶۴ در اواخر سلطنت محمدشاه مأمور شدند هر چه زودتر ساختمان بلند و باشکوهی را که در میان باغ از سال پیش شروع به بنای آن کرده بودند، به پایان برسانند. این ساختمان باشکوه را با سنگهای درشت و آجرهای فراوان ساخته بودند. طبقه زیرین آن شامل حوضخانه بزرگ و چند زیرزمین در سال ۱۲۶۳ ساخته شد و طبقه رو در حال اتمام بود. نقشه ساختمان این قصر را میرزا جعفرخان مشیرالدوله تبریزی مهندس و معمار تحصیلکرده انگلستان کشیده بود. قرار بود در سراسر ساختمان تالار بسیار وسیعی باشد که از چهار طرف درگاههای بلند و عریض جریان هوا را در آن تأمین کند و ستونهای کلفت و طاقهای مقرنس آن گچ‌بری‌های زیبا، کلاف‌پیچ و برگ‌مو داشته باشد.

قصر محمدیه به نام محمدشاه قاجار که در سن چهل و دو سالگی آخرین ماههای زندگی خود را طی می‌کرد، نامگذاری شده بود. محمدشاه قاجار مانند نوه و نواده و نبیره خود مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه و احمدشاه قاجار بسیار ضعیف‌المزاج بود و در جوانی مُرد. مظفرالدین‌شاه هم عمر زیادی نکرد و در ۵۵ سالگی جان سپرد. محمدعلی‌شاه در ۴۱ سالگی و احمدشاه در ۳۳ سالگی چشم از جهان فرو بستند.

---

تهران بود و کشته شدن عبدالعسین تیمورتاش وزیر دربار و تیرباران عده‌ای از خوانین بختیاری و زندانی شدن صدها تن از دولتمردان و نظامیان که مورد سوءظن شاه قرار می‌گرفتند و زندانی شدن و اعدام محسن جهانسوز رهبر گروه متمایل به نازیسم و نیز حبس کردن اعضای گروه ۵۳ نفر به هیبت آن می‌افزود. زندان قصر در ۲۷ سال دوران سلطنت شاه نیز همچنان مکان حبس زندانیان عادی و سیاسی بود و پس از به پیروزی رسیدن انقلاب عده‌ای از وزیران و بلندپایگان و امیران رژیم پهلوی در آنجا اعدام شدند.

علت این مرگ و میرها در سن کم احتمالاً ناشی از ازدواجهای فامیلی و همخونی بوده است. در میان سلاطین قاجار فقط فتحعلی شاه که حدود ۶۵ سال عمر کرد و ناصرالدین شاه که به ۶۸ سالگی رسید و بر اثر سوء قصد به هلاکت رسید تا حدودی عمر قابل توجه کردند و بقیه بسیار زود مردند.

فتحعلی شاه قاجار چنانکه سیاحان خارجی در شرح حال او نوشته‌اند به علت خورد و خوراک زیاد و معاشرت بیش از حد با بانوان حرمسرا که عده آنان قریب ۱۰۰۰ تن بود، در اواخر عمر بسیار ضعیف و علیل المزاج شده و حتی قادر نبود قامت خود را راست نگه دارد.

ناصرالدین شاه نیز آنچنان که از یادداشتهای خود او و اعتمادالسلطنه و دکتر فوریه طبیب فرانسوی اش برمی آید، دچار انواع بیماری‌ها از جمله بواسیر مزمن و ریزش مدام خون از مقعد، سرگیجه، پیچ خوردن پا و واژگون شدن (بر اثر افراط در نفسانیات) و بیماری‌های آشکار و پنهان دیگر بود و پرخوری و پرنوشی مزید بر علت شده مزاجش را ضعیف می‌کرد. محمدشاه دچار کم خونی و کم‌بینیگی و نقرس شدید بود. بیماری نقرس از سی سالگی در وجودش آشکار شده هر روز سخت‌تر می‌شد. فشار خون او مرتباً افزایش می‌یافت و احتمالاً دچار سردردهای شدید میگرنی نیز بوده است. دکتر ارنست کلوکه پزشک فرانسوی که بنا به درخواست محمدشاه از سوی پادشاه فرانسه اعلیحضرت لویی فیلیپ اورلئان<sup>۱</sup> به ایران اعزام شد، به مداوای شاه پرداخت و سعی کرد برای او رژیم غذایی ترتیب دهد و او را از معاشرت زیاد با خانمها باز دارد.

محمدشاه دارای هفت زن بود که چهارتن آنها عقدی و سه تن کنیز ترکمان و گُرد بودند.

این هفت زن نه فرزند یعنی پنج پسر و چهار دختر برای او به دنیا آوردند.

زن عقدی سوگلی او ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیاست که دربارهٔ فساد و بی‌پروایی او داستانها و روایات مختلف باقی مانده است. محمدشاه از این زن خود که وی را در دوران حیات و سلطنت فتحعلی شاه به عقدش درآورده بودند، چندان دل خوشی نداشت اما بنا به وصیت سر سلسله قاجار شاهزاده خانمی از تیره دوم قاجار یعنی قوائلو باید مادر ولیعهد ایران باشد.

ولیعهد ناصرالدین میرزا سیزده سال پس از ازدواج به دنیا آمد و در این مدت طولانی

۱ - پادشاه فرانسه از شاخه اورلئان سلسله بوربون که بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ پادشاه فرانسه بود و در زمان او چند هیأت فرانسوی به ایران اعزام شد. قبل از او لویی هجدهم و شارل دارتوا برادران لویی شانزدهم بر فرانسه حکومت کردند و پس از او هم به دنبال یک دوران کوتاه جمهوریت، لویی ناپلئون برادرزاده ناپلئون با لقب ناپلئون سوم امپراتور فرانسه بر آن کشور از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۱ سلطنت کرد و پس از شکست از دولت پروس از سلطنت خلع شد و جمهوری سوم فرانسه برقرار گردید که تا سال ۱۹۳۹ عمر این جمهوری ادامه یافت.



فرزندانی که ملک جهان خانم زایید یا در خردسالی مردند یا دختر بودند، که آنها نیز باقی نماندند. ملک جهان خانم پس از زاییدن ناصرالدین میرزا دختری هم به دنیا آورد که نام او را عزت‌الدوله (عزت‌الدوله) گذاشت و این همان دختری است که بعدها در شانزده سالگی به همسری میرزا تقی خان امیرکبیر درآمد.

محمدشاه به قدری از مهدعلیا بدش می‌آمد که تابستانها به جای رفتن به قصر نیاوران که مهدعلیا ایام را در آنجا می‌گذراند تصمیم به ساختن قصر جدید خود در تجریش گرفت اما عمرش چندان نپایید که سالهایی چند را در این قصر بگذراند. مهدعلیا در امور اداری و سیاسی کشور مداخله می‌کرد. او از محرکان محمدشاه به کشتن میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر لایق و میهن دوست و داهی خود بود و علاوه بر آن شایعاتی به گوش شاه می‌رسید که حکایت از معاشرتهای مشکوک شبانه و پنهانی وی داشت.

محبوب‌ترین همسر محمدشاه قاجار یک دختر گرد بود که شاه او را در آذربایجان صیغه کرده و فرزند پسری به نام عباس میرزا برای شاه زاییده بود.

این زن کرد بسیار زیبا و خوش اندام و در عین حال مهربان، مطیع و وفادار بود و شاه اغلب اوقات خود را در کنار او می‌گذراند.

محمدشاه چهار ماه بهار و تابستان سال ۱۲۶۴ را در قصر محمدیه گذراند و سلام عید فطر را هم در همانجا برگزار کرد.<sup>۱</sup>

بیماری شاه در آخرین ماه تابستان به وخامت گرایید و در همان قصر محمدیه شمیران جان به جان آفرین سپرد.<sup>۲</sup> مهدعلیا که در قصر نیاوران می‌زیست در آخرین روزهای حیات شاه بر بالین او بود و به اتفاق یک زن فرانسوی که همسر حاجی عباس بود و او را مادام حاجی عباس گلساز می‌خواندند، اداره امور را بر عهده گرفت. صدراعظم حاج میرزا عباس بیات ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی که مبالغ زیادی سوءاستفاده کرده بود، در این زمان از ترس به قصر عباسیه یا عباس آباد اقامتگاه خود بین تهران و شمیران (حدود خیابان عباس آباد کنونی که بعدها پادگان نظامی در آن بنا شد و اکنون استفاده‌ای از آن نمی‌شود) پناه برد و چند تفنگچی گذاشت تا

۱- برای آگاهی از سرگذشت این زن نگاه کنید به خاطرات شاهزاده عباس میرزا ملک‌آرا به تصحیح دکتر عبدالحمید نوایی.

۲- احتمالاً به بیماری‌هایی چون کلیه و امثال آن و اوره در خون و باد سرخ.

در مقابل ورود مهاجمین احتمالی از جان و مال او حمایت کنند.<sup>۱</sup> حاجی میرزا آقاسی به این کار هم اکتفا نکرد و نامه‌هایی برای وزیرمختار روسیه تزاری و وزیرمختار فرانسه در تهران ارسال داشت. در نامه اول ادعا کرد که او اساساً از مردم ایروان قفقاز و از اتباع روسیه تزاری است و باید سفارت بهیه روسیه تزاری حفاظت جان و مال او را برعهده گیرد. در نامه دوم نیز نظر به مناسبات حسنه‌ای که در دوران صدارت او بین ایران و فرانسه ایجاد شده بود خواهان حمایت سفارت شد. چون امیدی از این طریق نیست، به توصیه چند تن از دوستان و ندیمان خود سوار بر قاطر شد و به شتاب از شهر خارج گردید و خود را به بقعه متبرک حضرت عبدالعظیم در جنوب تهران رساند و در داخل حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی تحصن اختیار کرد.

مهدعلیا پس از آگاهی از مرگ شوهرش، موقتاً عیاشی و خوشگذرانی و معاشرت با جوانان خوش‌سینما را ترک گفت و از نیاوران به قصر محمدیه تغییر مکان داد. مادام حاجی عباس گل‌ساز<sup>۲</sup> ندیمه فرانسوی او که سالها پیش زن یک ایرانی شده و به ایران آمده و پس از مرگ شوهرش جز خدمه حرم شده بود، تا آنجا که اطلاعاتش اجازه می‌داد توصیه‌هایی به مهدعلیا می‌کرد و مهدعلیا آن توصیه‌ها را اجرا می‌نمود.

مهدعلیا خبر مرگ محمدشاه را به وسیله چند قاصد اسب‌سوار تیزتک به تبریز فرستاد و پسر هفده ساله خود را از فوت پدر و سلطان ایران شدنش آگاه کرد.

در آن روزگار هنوز خط تلگراف در ایران احداث نشده و چندین سال بعد در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه بود که کمپانی هند و اروپا سیم تلگراف خود را در ایران کشید و میان خاور نزدیک یعنی ترکیه عثمانی و هندوستان ارتباط تلگرافی ایجاد کرد.

خط تلگرافی کمپانی هند و اروپا از انگلستان آغاز شده پس از عبور از کانالهای کار گذارده شده در دریای مانش به اروپا می‌رسید و از اروپا تا بالکان ادامه می‌یافت و از راه ایران به هندوستان و خاور دور منتهی می‌شد و البته خطوط زمینی و دریایی دیگری این تلگراف را به آمریکا و استرالیا متصل می‌ساخت. اما در سال ۱۲۶۴ ه. ق ایران فاقد تلگراف بود و پیک و شاطر

۱ - بنگرید به: «سیاستگران عصر قاجار» - خان‌ملک ساسانی و نیز «تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران در عصر قاجار» - دکتر علی‌اکبر بی‌نا - جلد دوم.

۲ - در یکی از سریالهای تلویزیونی که در سالهای پس از انقلاب تهیه شده در مورد نقش این زن فرانسوی در امور سیاسی کشور غلو گردیده که دور از واقعیات است.

پیاده و سوار تنها وسیله پیام‌رسانی بود.

بنابراین مهدعلیا و برادر او عیسی‌خان که پیشکاری وی را برعهده داشت، فقط از طریق پیکهای تندروی سواره می‌توانستند ولیعهد را از آغاز سلطنتش آگاه سازند.

علت مرگ محمدشاه در سن ۴۲ سالگی تفرس شدید و وجود اوره در خون به اضافه عارضه ناگهانی بادرخ و قی و اسهال گزارش داده شد.

مردم تهران بخصوص طبقات بالا که از عیاشی‌ها و بی‌پروایی‌های مهدعلیا مطالبی می‌شنیدند، به سرعت تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند که شاه نه چندان سالمند به وسیله همسرش مسموم شده است زیرا مهدعلیا مُصرّ بوده حاج میرزا آقاسی را از کار برکنار کند و چون شاه زیر بار نمی‌رفته و نمی‌خواسته است ماجرای تلخ و جانگداز میرزا ابوالقاسم‌خان قائم‌مقام تکرار شود، مهدعلیا که در ضمن متوجه علاقه زیاد شاه به مادر عباس میرزا ملک‌آرا شده بود و بعید نمی‌دانست شاه ناصرالدین میرزا را از ولایتعهدی خلع کند و عباس میرزا را به عنوان جانشین خود تعیین و منصوب نماید به وسیله اغوای دکتر کلوک که شاه را با زهر کشنده‌ای از میان برده است.

دکتر ارنست کلوک پزشک فرانسوی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه پس از مرگ محمدشاه مدت نه سال دیگر در ایران اقامت داشت و در همین کشور یک دختر جوان ارمنی را به زنی گرفت و از ازدواج خود نیز بسیار راضی و مشعوف بود اما در سال ۱۲۷۳ ه. ق ناگهان و بدون هیچ علت مهمی فوت کرد و باز شایعه پراکنان این شایعه را بر زبانها افکندند که کلوک که اطلاعات زیادی از درون کاخهای دربار ایران داشت و احتمالاً مهدعلیا به وسیله او محمدشاه را زهر داده و کشته بود، قربانی دسایس مهدعلیا شده و مادر شاه او را با خوراندن زهر نابود کرده است.

مهدعلیا زنی است که نویسندگان و مورخین ایران و سیاحان خارجی چهره‌های متفاوت و متضادی از او ترسیم کرده‌اند و بعضی از نویسندگان ایران سعی کرده‌اند او را زنی فاسد و عیاش و توطئه‌گر معرفی کنند.<sup>۱</sup>

بعید به نظر می‌رسد در آن دوران یک زن درباری قدرت داشته که تا این حد در خوشگذرانی و فساد بکه‌تازی کند و کسی به وی اعتراض ننماید.

---

۱ - خان‌ملک ساسانی در کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس»، مهدعلیا را زنی کاملاً فاسد، دارای مناسبات جنسی با عده‌ای از درباریان معرفی می‌کند که ضمناً در خارج شهر با نمایندگان جاسوسی بریتانیا ملاقات می‌کرده و دستور می‌گرفته است که تا حدودی مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد.

پس از فوت محمدشاه قصر و پارک محمدیه تا حدودی از نظرها افتاد ولی گهگاه در تابستانها ناصرالدین شاه اهل حرم خود را به آنجا می فرستاد. مهدعلیا مادر او نیز اغلب در نیاوران عمارت قدیم صاحبقرانیه و گاهی در دره های لواسان و لار در شمال تهران در دامنه های خوش آب و هوای البرز اقامت اختیار می کرد. شیل همسر کلنل شیل، وزیر مختار انگلستان در تهران، در حدود سال ۱۸۵۴ که مهدعلیا را در یکی از اقامتگاههای بیلاقی او در دره لار ملاقات کرده است از شکوه و جلال او و غذاها و آشامیدنی های اشتهاء آوری که در دسترس بود و تعریف و تمجید مکرر او و دیگر زنان درباری از آب و هوای بیلاقی و خوردن شیر و ماست و گوشت بریان گوسفند شرحی نوشته است.

علت دیدار مادر شاه در بیلاقی این بود که کارکنان سفارت انگلیس در تهران از آغاز قرن نوزدهم که زندگی در تهران به عنوان کُر دیپلمات را آغاز کردند تابستانها قلپک و شمیرانات را برای زندگی روزمره برمی گزیدند و در تعطیلات سالانه خود به دره لار و پلور و نواحی لواسان و شرق شمیرانات و دره های البرز سفر می کردند و چند روزی زیر چادر به سر می بردند.

هوای تهران در تابستان، همچنان که امروز ملاحظه می شود، بسیار گرم می شد و در دوران فتحعلی شاه قاجار، وقتی هوای تابستان بیش از معمول سالهای قبلی گرم می شد، فتحعلی شاه از اقامت در قصر قاجار هم صرف نظر می کرد و به جای آن مکان، یکر است راهی صفحات زنجان می شد و در منطقه چمن سلطانیه زنجان که منطقه ای بیلاقی و خوش آب و هوا بود، رحل اقامت می افکند.

زنان محبوب و مورد علاقه فتحعلی شاه از میان چهار زن عقدی و نزدیک به ۱۰۰۰ زن صیغه او همراه شوهر تاجدار خویش به چمن سلطانیه می رفتند و زنان سالخورده و زشت و از نظر افتاده و غیر مهم ناچار به اقامت در قصر قاجار می شدند.<sup>۱</sup>

خط سیر ناصرالدین شاه به طرف تجریش و قصر محمدیه که در آن دوران عبارت از باغات پراکنده و یک قریه روستایی پردرخت بود، از چاله هرز (چالهرز) که بعدها محمدولی خان تنکابنی (که ابتدا لقب نصرالسلطنه، سپس سپهدار و سرانجام سپهسالار گرفت) در آنجا باغ و عمارتی ساخته بود، می گذشت و پس از چاله هرز موکب شاه به منطقه ای می رسید که امروز

۱ - باید یادآوری کنیم که مساحت قصر قاجار آن زمان بسیار وسیعتر از امروز بود و شامل محوطه کنونی زندان قصر، دانشگاه علوم انتظامی، پادگانهای لشکر مرکز و ستاد مشترک ارتش و عمارات نزدیک به آن حتی محوطه ساختمانهای وزارت پست و تلگراف و تلفن و شرکت مخابرات ایران (نزدیک پل سیدخندان امروز) بوده است.

قلهک قرار دارد و پس از آن کمی بالاتر قریه زرگنده قرار داشته است.

قلهک و زرگنده از اراضی زیرپرچم دو امپراتوری بریتانیای کبیر و روسیه تزاری به شمار می رفتند زیرا چون عمارات و پارکهای تابستانی و بیلاقی سفارتین در این دو قریه ساخته شده بود، در زمان سلطنت فتحعلی شاه و پس از عهدنامه ننگین ترکمانچای، وزیران مختار دو کشور به شاه تکلیف کردند این دو قریه را که بیرق پرافتخار انگلیس و روسیه در آن قرار دارد به آنان واگذار کند تا در آنجا باغ و عمارات تابستانی بسازند.

فتحعلی شاه از سر اجبار و از روی ترس و محض راضی کردن وزیران مختار دو کشور پذیرفت. انگلیسی ها قلهک را به عنوان رزیدانس (محل اقامت وزیر مختار) و روسها زرگنده را به همین عنوان به تصرف درآوردند. دو کدخدای ایرانی (بعدها اغلب از فرقه بابی و بهایی) به آن دو قریه گماشتند و چون قانون کاپیتولاسیون بر ایران تحمیل شده بود، روستاییان ساکن این دو قریه به تمسک به آن قانون خود را از شمول قوانین قضایی و جزایی کشور مصون و مستثنی می دانستند و بر سر در بیشتر خانه های این دو قریه پرچم انگلیس و روس برافراشته شده بود.

انگلیسی ها بعدها در جنوب پارک بیلاقی تابستانی خود در قلهک یک گورستان اختصاصی برای اتباع انگلستان همراه با یک کلیسا بنا کردند<sup>۱</sup> بنابراین مأمورین دولتی ایران حق ورود به قلهک و زرگنده و دستگیری تبهکارانی را که به این حریم مقدس پناهنده می شدند، نداشتند و این وضع تا الغای کاپیتولاسیون در ایران در حدود سال ۱۳۰۶ ه. ش ادامه داشت.

در قلهک قهوه خانه و چایخانه بزرگی دایر بود که مسافرین و چهارپاداران ساعتی در آن فرود می آمدند و چای و قهوه و شربت و آب خنک می خوردند و علیق چهارپایان نیز تجدید می شد. ناصرالدین شاه همینطور که سوار بر کالسکه به طرف تجریش در حرکت بود و فراشان قرمزپوش در اطراف کالسکه پیاده راه می رفتند از زیر پرچم سفارت فخمیه انگلستان و قریه تحت تصرف دولت امپراتوری گذشت و وارد قلمرو دولت امپراتوری روسیه تزاری یعنی قریه زرگنده شد.

قریه زرگنده و ناحیه ای موسوم به تیغستان در سمت چپ جاده خاکی تهران - تجریش قرار داشت.

تیغستان بعدها به تملک نصرالسلطنه تنکابنی درآمد و به دستور آن مرد متمول عمارات و

۱ - هنوز این کلیسا و گورستان به همان حال باقی است و اجساد مردگان انگلیسی متعلق به قرن نوزدهم و جنگ جهانی اول در آنجا مدفون است.

خانه‌هایی شبیه عمارات ولی‌آباد تهران که آنجا نیز از آباد کرده‌های محمدولی‌خان بود در آنجا ساخته شد اما روزی که ناصرالدین‌شاه به تجریش می‌رفت و در آنجا برای اولین بار جیران‌خانم را دید، این عمارات وجود نداشت و بیشتر باغ و بیابان و مزرعه دیده می‌شد.

تیغستان متصل به تیغستان بود و عمارت و پارک تابستانی سفارت روسیه تزاری<sup>۱</sup> در آنجا قرار داشت. پس از زرگنده، الهیه قرار داشت و بعدها خانواده‌امینی و در حقیقت خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین‌شاه قسمت اعظم اراضی الهیه را به تملک درآورد. باغهای پل‌رومی پس از الهیه قرار داشت و چون محل تابستانی سفارت عثمانی که ایرانی‌ها آن را از قدیم دولت روم می‌خواندند، زیرا ترکان عثمانی جانشین دولت امپراتوری روم شرقی شده بودند، در اینجا بود و پلی بین جاده شوسه و قریه قرار داشت؛ این محل به پل‌رومی یعنی پل دولت عثمانی شهرت یافته بود. در سال ۱۳۰۰ ه. ق فخری‌پاشا سفیر عثمانی عمارت باشکوهی در پل‌رومی بنا کرد که تاکنون باقی است و چندبار نوسازی شده است.

سروده یکی از شاعران ترک فارسی زبان بر سردر این باغ به چشم می‌خورد:

سال هجری هزار و سیصد بود      کاین بنا را به عون سبحانی  
 ز امر سلطان حمیدخان دوم      ساخت فخری سفیر عثمانی

سال ۱۳۰۰ ه. ق سیزده سال آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه است و بنابراین در آغاز سلطنت این عمارت وجود نداشته است و لابد بعدها وقتی عمارت سفارت عثمانی ساخته شد، اصطلاح پل‌رومی بر سر زبانها افتاد.

پس از پل‌رومی، تجریش مرکز شمیرانات قرار داشت که قدمت آن به دوران باستان می‌رسد

۱ - عمارت و پارک تابستانی سفارت روسیه تزاری در تاریخ معاصر ایران به چندین دلیل شهرت زیادی به دست آورده است

اول - این پارک و عمارت، محل مهمانی‌های تابستانی وزیرمختار از رجال ایرانی و بند و بستها و رشوه‌دادنها و کسب امتیازات ارضی و معدنی بوده است.

دوم - محمدعلی‌شاه پس از سقوط تهران به دست مشروطه‌خواهان به این پارک پناهنده شد و در آنجا از سلطنت خلع گردید.

سوم - در دوران پس از روی کار آمدن رژیم کمونیستی، این پارک یکی از فرارگاههای گ. پ. نو سازمان جاسوسی شوروی برای تماس با جاسوسان و ایادی ایرانی بوده و افراد منتخب را در اتومبیل زیر پتو قرار داده به آنجا می‌بردند و آموزشهای لازم را می‌دادند یا مذاکرات ضروری را در همانجا با آنها انجام می‌دادند. اگر درختان این باغ روزی به سخن گفتن درآیند اسرار زیادی را فاش خواهند کرد. این باغ که بسیار قدیمی و کهنه شده هم‌اکنون نیز در اختیار روسهاست.

و کلمه شمیران به معنی ناحیه مرتفع سردسیر می باشد و در برابر واژه تهران یعنی منطقه کم ارتفاع گرمسیر قرار دارد.

تجربش به علت وجود بقعه امامزاده صالح جنبه زیارتی داشت و هر هفته عده‌ای از اهالی تهران و مردم شمیرانات برای زیارت و نذر و نیاز به آستان قدس امامزاده صالح می شتافتند.<sup>۱</sup> قریه تجربش در دوران سلطنت آغامحمدخان و نیز سلطنت فتحعلی شاه قاجار به دلیل آب و هوای سرد و مناسب خود در تابستان مورد توجه و استقبال شاهان قاجار و دولتمردان قرار گرفت. فرستادگان جمهوری انقلابی فرانسه موسوم به اولیویه و برونیر که در دوران سلطنت آغامحمدخان قاجار به ایران سفر کردند، مدتی در این قریه خوش آب و هوا اقامت داشتند و اولیویه در سفرنامه خود مطالبی درباره تجربش آورده است.

در اطراف تجربش، قرای دزآشیب (که در گذشته آن را دزآشوب می خواندند و تا چهل سال پیش نیز بیشتر کلمه دزآشوب به کار برده می شد تا دزآشیب)، پس قلعه، دریند، سربند، نیاوران، درکه، اوشان و فشم قرار داشت و ناصرالدین شاه از روزی که به تهران رسید و بر تخت سلطنت نشست تا روزی که به قتل رسید عادت به ده گردشی و سیر و سفر در دهات اطراف شمیران داشت و گاهی تا لواسان و رودبار و پلور و اسک پیش می رفت و خیل عظیمی از درباریان و ندیمان و فراشان و عمله و اکره آبدارخانه و کارخانه (آشپزخانه) و شکارچیان و قرقچیان و یساول و قراول و مأمور نصب و جمع کردن خیمه و خرگاه، شاه را همراهی می کردند.

قصر محمدیه تنها قصر سلطنتی آباد و پاکیزه و قابل اقامت شاه در تجربش بود که در دوران سلطنت محمدشاه قاجار پدر ناصرالدین شاه ساخته شد و چون چراغ عمر محمدشاه در سال ۱۲۶۴ ه. ق در آنجا به خاموشی گرایید، اقامتگاه نه چندان خوشایندی شناخته می شد اما به هر ترتیب عمارت باشکوه و استخر بزرگی در آنجا ساخته شد و شاه دوست می داشت ایامی چند را در تابستان در آنجا بگذراند.



کالسکه شاه، بزرگ، فنردار، راحت و بسیار آراسته بود. چهار اسب روسی غول پیکر آن را می کشیدند و در دو طرف کالسکه دو فانوس که در آن شمع روشن می کردند، نصب شده بود. چرخهای کالسکه نرم و ناراحت روی زمینهای ناهموار می چرخید و سرنشینان کالسکه چندان عذابی نمی کشیدند. این کالسکه در کارخانه کالسکه و درشکه سازی نظامی پطرزبورگ

۱- اکنون نیز این چنین است و امامزاده صالح از زیارتگاههای محلی محبوب مردم تهران و شمیران است.

ساخته شد و نشانه عقاب دوسر روسی در بدنه پشت آن منقوش بود. تزار به نشانه کمال احترام و علاقه خود به شاه ایران، کشوری که در حقیقت نیمه مستعمره و دست‌نشانده روسیه بود، این کالسکه را برای او فرستاده بود. کالسکه اولین بار در دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار به ایران آورده شد اما چون در تهران خیابان مرتبی احداث نشده بود و چرخهای کالسکه قادر به عبور از جوی‌های آب و کوچه‌های پیچ‌پیچ نبود، فتحعلی شاه محض تفریح دستور داد عده‌ای از رجال دربار کالسکه را از جا بلند کنند و در حالی که خلاقان روی تشک آن نشسته بود، مدتی او را در قصر گلستان و میدان ارک گردانند و کالسکه سواری فتحعلی شاه به همین مقوله خاتمه یافت. در ادوار بعد چند خیابان و میدان در تهران احداث شد و این شهر که در اوایل قرن نوزدهم میلادی فقط ۱۵ هزارتن جمعیت داشت تا حدودی وسعت یافت و بر جمعیت آن افزوده شد.

سفرای روس و انگلیس از دوران محمدشاه قاجار درشکه و کالسکه به ایران آوردند اما رواج درشکه و کالسکه سواری در تهران از سال ۱۲۶۷ ه. ق. مقارن سال ۱۸۵۰ میلادی یعنی اواخر دوران زمامداری میرزاتقی خان امیرکبیر بود. صاحب کتاب «تاریخ منتظم ناصری» در شرح وقایع این سال (۱۲۶۷) می‌نویسد:

«به اذن بندگان همایونی، مردم رخصت سواری کالسکه یافته و در دارالخلافه و دارالسلطنه اصفهان کالسکه‌ها ساختند که بخوبی کالسکه‌های فرنگ بود.»<sup>۱</sup>



## نگاه شررافکن جیران

سرانجام موکب شاه و همراهان که اغلب سوار اسب و قاطر بودند، به قصر محمدیه تشریف رسید. قصر محمدیه هیچ رغبت ماندن را در شاه بر نمی‌انگیخت. شاه یک شبانه‌روز استراحت کرد. روز بعد دوباره سوار کالسکه شد و به سوی شرق شمیرانات روان گردید، بدون خدم و حشم. وقتی کالسکه از روی روی ده ازگل می‌گذشت، منظره‌ای توجه شاه را به خود جلب کرد. دختر جوان شانزده هفده ساله‌ای روی شاخه درخت شاه‌توتی نشسته و با خیال راحت سرگرم چیدن شاه‌توت‌های درشت و قرمز و خوردن آنها بود. دختر نیم‌نگاهی به کالسکه انداخت اما با بی‌اعتنایی روی برگرداند.

همان نگاه کوتاه آتشی به دل شاه افکند.

دخترک چشمهای درشت سیاه بسیار زیبایی داشت. مژگان بلند و نگاه شررافکن او کار شاه جوان را ساخت. ناصرالدین‌شاه با تعلیمی<sup>۱</sup> به سقف کالسکه زد؛ کالسکه از حرکت باز ایستاد. سه نفر شاطر و فراشی که پیاده پشت سر شاه راه می‌رفتند کنار در کالسکه ایستادند. آنها مراقب جان شاه بودند. شاه از کالسکه پایین آمد. لباس او بسیار ساده بود و حتی جقه سلطنتی را به کلاه خود نصب نکرده بود. یک جبه بلند یقه بسته سیاه‌رنگ، شلوار فرنگی تقریباً تنگ و کفشهای راحت. شاه به طرف درخت رفت. ساقهای موزون و صراحی شکل دختر که از شاخه درخت آویزان بود، توجه او را به خود جلب کرد. دختر بلند قامت، موزون، خوشگل و طناز بود. سه فراش به اشاره شاه کنار کالسکه ماندند.

۱ - چوب‌دسته کوتاه که نظامیان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و البته افسران و صاحب‌منصبان در دست می‌گرفتند. عسای افسران ارشد، ژنرالها و مارشالها.

شاه پیش رفت تا به نزدیک درخت رسید.  
دختر بالای درخت با خیال آسوده سرگرم چیدن شاه‌توت و به دهان گذاردن دانه‌های خوشمزه و آبدار آن بود. گیسوان بلندش که تا کمرش می‌رسید از زیر روسری و چارقد آشکار بود.

شاه چند لحظه‌ای مات و متحیر و شگفت‌زده به آن آیت زیبایی و دلربایی نگریست.  
دختر، اما، انگار که هیچ متوجه نشده است، به کار خود سرگرم بود.  
گونه‌هایش از برخورد شاه‌توت ارغوانی شده بود. در آن سیمای زیبای کشیده و فریبنده، بیش از هر چیز دو چشم زیبای آهوئی جلب‌نظر می‌کرد. چه چشم‌هایی! سیاه، درشت، مخمور.  
دختر کمترین توجهی به اطراف خود نداشت و با آسودگی خیال و با یک ناز و ادای غرورآمیز به چیدن و خوردن شاه‌توت سرگرم بود.  
شاه آهسته سلام کرد. این اولین باری بود که قسبه عالم و عالمیان، السلطان بن السلطان بن السلطان به یکی از رعایای خود سلام می‌کرد.  
- سلام.

هیچ صدایی به سلام او پاسخ نگفت.

- سلام علیکم خانم.

دختر با تحقیر و بی‌اعتنایی به زیرپای خود نگریست. نیم‌نگاهی به شاه افکند و گفت:  
- برو پی‌کارت.

- عرض کردم سلام علیکم علیا مخدره.

- برو پی‌کارت و الا بابامو صدا می‌زنم.

- خانم جان، سلام سلامتی می‌آورد. چرا جواب سلام مرا نمی‌دهید؟

دختر باخشم و تنفر پاهایش را تکان داد:

- برو غریبه، برو گمشو. نمی‌خواهم با تو صحبت کنم. تو نامحرم هستی!

- من نامحرم نیستم.

- بر هر چه خرمگس معرکه لعنت. برو گمشو مزاحم.

- راستی حیف آن دهان به آن زیبایی نیست که به مردم فحش بدهد. از آن دهان باید گل و

شکوفه و عسل بیرون بیاید نه فحش!

دختر فریاد کشید:

- او هوی بابا، او هوی پدر کمک، کمک. (شاه هول شد).
- ایه چرا فریاد می‌کشی؟ یک جواب سلام دادن که اینقدر عصبانیت ندارد.
- دختر ابرو بالا انداخت و گفت:
- پدرم گفته‌اند با مردهای نامحرم نباید حرف بزنم.
- عرض کردم من که نامحرم نیستم.
- هر مردی به من نامحرم است.
- ناصرالدین شاه که از سادگی و خشونت دختر لذت می‌برد، با ادب زیادی گفت:
- خانم جان، هر دختر خانمی بالاخره روزی شوهری می‌کند. یک کلمه جواب مرا بدهید. آیا حضرت علیه‌عالیه خیال شوهر کردن ندارید؟
- برو گمشو مردک. مثل اینکه هوس کتک خوردن کرده‌ای. یک فریاد دیگر بزنم همه مردها و جوونهای ازگل می‌ریزند اینجا با بیل و چوب و داس خُرد و خمیرت می‌کنند! برو، برو.
- چشم چشم سرکار خانم علیای مخدره، بنده می‌روم پی‌کارم اما بفرمایید برای خواستگاری از حضرت‌عالی، مادر و پدرم را کجا، کی و خدمت که بفرستم؟
- دختر از خوردن شاه‌توت باز ایستاد.
- خیال داری از کی خواستگاری کنی؟
- از حضرت عالی.
- دیوونه شده‌ای؟
- برای چه؟
- با این ریخت قناس و قیافه بدترکیب می‌خواهی از من خواستگاری کنی!
- می‌فرمایید چاکر قناس و قیافه‌ام بدترکیب است؟
- بله، بله، خود تو را می‌گویم. کس دیگری که در اینجا نیست، بدترکیب یقورا! چقدر پررو و بی‌حیا هستی!
- اینقدرها هم چاکر بدترکیب نیستم! قربان دهان مثل قند عسلت بروم.
- کلاه خودتو بردار ببینم!
- و شاه کلاه خود را برمی‌دارد، از مکالمه با این دختر خشن و زیبای روستایی لذت می‌برد.
- دخترک اتکا به نفس عجیبی دارد.

شاه سر کم مویی دارد. دخترک به قهقهه می خندد:

- کچل هم که هستی!

- کچل نیستم. کمی کم مو هستم.

- من زن آدم کچل نمی شم. برو پی کارت. بزودی کچل می شی، باید زفت بیندازی سرت!

- خانم، زشت است خانمی به خوشگلی شما اینقدر بدزبان باشد.

- برای اینکه تو آدم مزاحمی هستی و آمده ای وقت مرا تلف کنی.

- فقط یک پرسش. جنابعالی اگر خیال ازدواج داشته باشی و شوهر خوبی پیدا شود آیا چاکر

را به غلامی می پذیرید؟

- خیر!

- چرا؟

- برای اینکه کچل و زشت و بدترکیب هستی. ضمناً مثل آدم فرنگی ها هستی، من به نوکر

مآب شوهر نمی کنم!

- بنده مثل آدم فرنگی ها هستم؟

- بله.

- از کجا فهمیدید؟

- فقط فرنگی ها سوار کالسکه می شوند. تو نوکر فرنگی ها هستی. لابد آبدار یا آشپز آنهایی که

سوار کالسکه می شوی.

- خیر خانم، به سر مبارک چاکر نوکر فرنگی ها نیستم. بنده را به غلامی قبول بفرمایید. برای

خواستگاری کجا بروم؟

- اونها. برو به اون باغ که درش باز است. پدر من آنجا داخل باغ دارد باغبانی می کند، یک دکه

نجاری هم دارد، برای زمستان کرسی می سازد. اما رفتن تو بی فایده است، چون من زن تو

نمی شوم. شوهر مرا خداوند از قبل تعیین کرده است.

- پس خیال دارید زن که بشوید؟ آن آدم خوشبخت و سعادت اشتعال کیست؟

- من خیال دارم زن شاه بشوم!

دختر پاهایش را تکان می دهد. چشمانش را می بندد و مثل اینکه در رؤیایی سیر می کند،

می گوید:

- همین مانده که من زن قاپوچی سفارت بشوم؟ خیر آقا، کورخوانده ای. درست است من

دختر یک باغبان هستم، اما سالها پیش غیبگویی کف دست مرا دید و پیشگویی کرد من زن پادشاه ایران خواهم شد. زن یک پادشاه خوشگل و ثروتمند و همه چیز تمام... من آنقدر صبر خواهم کرد تا پادشاه ایران به دیدن من بیاید، از من خواستگاری کند و مرا با خود به قصر ببرد. ناصرالدین شاه از خستگی روی زمین خاکی نشست. دخترک پس از لحظاتی از خواب دروغین بیدار شد. او گلی را از شاخه‌ای چید و نوک شاخه را به گوشه دهان ظریف و زیبای خود گذارد.

شاه آهی کشید و گفت:

- دختر خانم اقلأ بفرمایید نام مبارک چیست؟

- خدیجه خانم.

- خدیجه خانم، چاکر، پادشاه ایران هستم که نیم ساعت است اینجا ایستاده‌ام و در کمال

خضوع و خشوع از حضرت تعالی خواستگاری می‌کنم و به من جوابهای درشت می‌دهید. بفرمایید

چه باید بکنم؟

خدیجه خانم قهقهه زد:

- رد راحت را بگیر و برو پی کارت. شاه ایران به این زشتی و بدترکیبی و بقوری نیست.

ناصرالدین شاه خشمگین از جا بلند شد. عصای مرصع خود را به سوی او گرفت و

تهدیدکنان گفت:

- اگر ثابت کردم شاه هستم و فهمیدی درست می‌گویم و حرفم درست بود، پدرت را

می‌سوزانم!

خدیجه خانم با بی‌اعتنایی سر تکان داد. خرمن گیسوی مشکفام او بر شانه‌هایش افشان شد:

- چرا پدرم را بسوزانی. اگر راست گفته باشی زنت خواهم شد، به شرط اینکه هر چه بگویم

انجام بدهی. ولی مطمئن هستم تو آدم حقه‌باز و کذابی هستی؛ چه اصلاً به قیافه‌ات نمی‌خورد

شاه باشی.

شاه خشمناک و مصمم به طرف کالسکه رفت. خواست سوار بشود و به راه خود برود اما دید

پاهایش پیش نمی‌رود، کلاه جقه‌دارش را بر سر گذاشت، قبای سلطنتی زردوزی شده را به تن

کرد و کفشهای سیاده‌اش را با چکمه‌سیاه عوض کرد. حتی حمایل سبز سلطنت را هم از شانه‌اش

به کمر بندش بست. چون قرار بود آن روز عصر وزیر مختار تازه فرانسه در نیاوران به حضور شاه

برسد این وسایل در جامه‌دانی در کالسکه همراه شاه بود. فراشها و پیشخدمتها با شگفتی شاه را

نگاه می‌کردند اما جرأت حرف زدن نداشتند. خدیجه‌خانم هم اصلاً متوجه اشارت آنها نبود. شاه با این ریخت و شمایل تازه دوباره جلوی دختر رفت و به صدای بلند گفت:  
- خدیجه خانم، با شما هستم. من شاهنشاه ایران اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار هستم.  
حالا باور کردی؟

دختر به قهقهه شروع به خندیدن کرد:

- چه بامزه شده‌ای، چه ریخت خنده‌داری پیدا کرده‌ای، راستی تو کی هستی که اینقدر خنده‌آور هستی؟

سرانجام شاطرها آمدند و با ایما و اشاره به خدیجه خانم فهماندند که به راستی با سلطان ایران سر و کار دارد. دختر مات و مبهوت در حالی که سعی می‌کرد جلوی خنده خود را بگیرد، از درخت پایین آمد و در حالی که دیگر آن بی‌پروایی و جسارت اولیه را نداشت و حجب و کم‌رویی جانشین آن حالت کودکانه و ملاحظت‌آمیز شده بود، شاه را به باغ پدرش راهنمایی کرد. سه روز بعد شاه نام جیران (آهو) را بر خدیجه خانم گذارد. چشمهای خدیجه خانم، واقعاً چشم آهو بود.



بشنویم از دوستعلی خان معیرالممالک که آغاز ماجرای خدیجه خانم را چنین نقل می‌کند:  
«نگارنده دوران زندگانی افسانه‌آمیز جیران ملقبه به فروغ السلطنه را درک نکرده‌ام ولی آنچه از پدرم راجع به او شنیده و یا سالهای پس از مرگش در اندرون دیده‌ام بدون کم و زیاد در اینجا می‌نویسم:

جیران دختری از اهل تجریش و دارای چشمانی بود که هر بیننده‌ای را واله و شیدا می‌نمود.

ناصرالدین شاه نیز اسیر و شیفته چشمهای آهوی اش شده و رفته‌رفته محبتش درباره‌ی وی به سر حد جنون رسید و ساعتی دور از او زیستن نمی‌توانست.

از او دو پسر آورد که هر دو را ولیعهد خواند ولی یکی پس از دیگری درگذشتند. پدرم مکرر از دستگاه عظیم و شکارهای وی در جاجرود برایم حکایت می‌نمود که هنگام سواری چکمه پا می‌کرد و رویند را به دور سر پیچیده در نهایت چالاکی به روی زین قرار می‌گرفت.

دسته انبوهی از نوکر و قوشچی و تفنگدار و چاپلوس و غیره در رکابش سوار